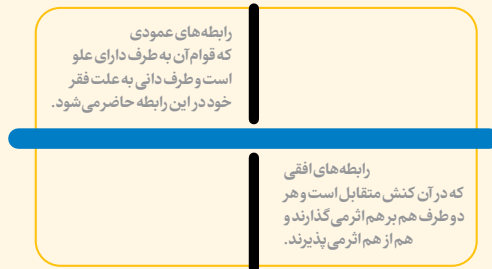


## بخش بزرگی از طرفداران ادیان - حتی در دین اسلام - به صورت مداوم از استخراج کلان نظریه اجتماعی دین و مشخص کردن تمایزهای بنیادینی که ممکن است دین با طرح‌های اصلاحی عقلای غیرباورمند به خدا یا ادیان داشته باشد، سرباز زده‌اند.

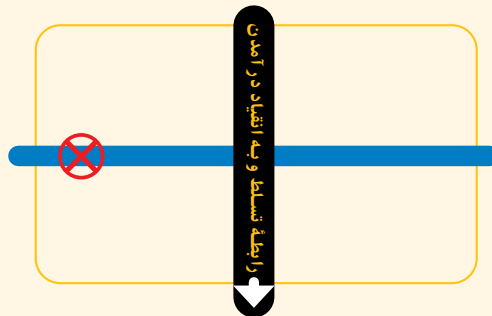
رابطه‌پذیر «علو» و برتری دارد و طرف رابطه‌پذیر نوعی «دنو» و فقر در این رابطه در خود احساس می‌کند که در آن حاضر می‌شود.

**رابطه‌ها و کنش‌های دوسویه و متقابل:** رابطه‌هایی که هر دوسوی خط ارتباط برهم تأثیر متقابل دارند و آورده‌ای برای تشکیل آن رابطه دارند که، در صورت فقدان آن نیرو و امکان، آن رابطه متلاشی می‌شود. در این نوع روابط، نوعی «برابری» و هم‌اندازی که هر دو طرف رابطه احساس می‌شود، چرا که هر دو بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند و به این تأثیر محتاج‌اند که در رابطه حاضر می‌شود. می‌توان مدعی شد که تاریخ اجتماعی بشری می‌تواند حد اکثر خود را در مقابل سه‌الی چهار نظریه اجتماعی ببیند و از قضا در عمل نیز چنین بوده است. این چهار نظریه اجتماعی به میزان توجه به روابط عمودی و افقی و همین‌طور نحوه ترکیب آن‌ها و، از همه مهم‌تر، کیفیت رابطه‌ای که در یک رابطه



عمودی یا افقی معنای کنند بستگی دارد:

**جامعه استیلا:** که قدیمی‌ترین تجربه تمدنی بشر با این مدل و نگاه ساخته شده است. در این نگاه، رابطه واقعی فقط یک رابطه عمودی است و روابط متقابل یا بی‌معنا هستند و یا قابل تحلیل به دو یا چند رابطه یک‌سویه دیده می‌شوند. اما نکته حائز اهمیت در این نگاه آن است که طرف عالی در این نوع از جوامع از قدرت خود برای بهره‌کشی از طرف دانی استفاده می‌کند و از این طریق عنان اورا به دست می‌گیرد و تسلط جبارانه بر او را هدف خود از حضور در این رابطه قرار می‌دهد.



اجتماعی متمایز از مکاتب دیگر بشری حکایت کند؟ آیا از اینکه انبیای ابراهیمی در بستر جامعه‌ای که در آن مبعوث می‌شدند قیام می‌کردند و بر علیه ظلم و ظالمین زمانه خود دست به مبارزه اصلاحی می‌زدند می‌تواند آن قدر دلالت گرفت که ادعا کرد آن‌ها با نظریه اجتماعی حکومت‌های زمانه خود نیز مشکل داشتند و مخالفت آن‌ها صرفاً با حاکمان ظالم نبوده است؟ در این صورت، آیا می‌توان این نظریه اجتماعی اثباتی که ایشان به دنبال آن بودند را صورت‌بندی و مورد مطالعه قرار داد و حتی از اولیای آن دین در اعصار گوناگون مطالبه کرد؟ به این معنا، حتی باید بتوان نظریه اجتماعی را به یک چارچوب کلامی نیز بدل کرد، یعنی بخشی از مجادلات کلامی بین ادیان و ادبیات دفاعی ادیان و حتی گفتمان افقانی درونی آن دین را به موضوع نظریه اجتماعی و حفظ تمایز طرح اجتماعی دین از دیگر مکاتب اصلاحی قرار داد. حتی بالاتر، اگر یک دین به مرتبه اقامه اجتماعی خود دست بزند، باید بتوان میزان پایبندی اولیای اجتماعی آن دین به نظریه اجتماعی دینی‌شان را یکی از شاخص‌های اصلی سنجش فعل آن‌ها قرار داد، به وسیله آن، موفقیت یا عدم موفقیت تلاش طرفدارانش در اقامه دینشان راست‌سازید.

مع الاسف، بخش بزرگی از طرفداران ادیان - حتی در دین اسلام که با حکومت و نهادسازی‌های اجتماعی گره خورده است - ناخواسته و به صورت مداوم از استخراج کلان نظریه اجتماعی دین و مشخص کردن تمایزهای بنیادینی که احیاناً ممکن است دین با طرح‌های اصلاحی عقلای غیرباورمند به خدا یا ادیان داشته باشد، سرباز زده‌اند. این سرباززدن حاصل سوء برداشت از این نکته است که دین امری عقل‌ستیز نیست و برای عقلا قابل فهم است و عقلا آن را درک و امضا می‌کنند و اساساً شارع دین خود رئیس العقلاء است. آنان طرح اجتماعی دین خود را در چارچوب نظریه‌های اجتماعی‌ای که دیگران برای خود - نه برای توضیح طرح انبیا - تولید کرده بودند مطالعه و تفسیر کرده‌اند و به این ترتیب، پرسش از نظریه اجتماعی دین اسلام به یک پرسش با پاسخی لاغر، که حجم کار روی آن بسیار ناچیزتر از اهمیت آن بوده است، بدل شده است.

اما برای شروع سخن از نظریه اجتماعی از کجا باید شروع کرد؟ از کجا شروع کنیم تا تمایز نظریه‌های اجتماعی بیشتر نمایان شود و غرض آگاهی بخشی به جامعه برای توجه به تمایز نظریه‌های اجتماعی و انتخاب آن‌ها بهتر محقق شود؟ سنت‌های مطالعه نظریه اجتماعی بسیار متنوع هستند، چه اینکه این مفهوم یک ساختار رسمی علمی نیست، بلکه یک چارچوب مفهومی آزاد در میان دانش‌های گسترده مؤثر بر علوم اجتماعی است، لذا هر کسی و از هر کجا که لازم بداند و پایگاه فلسفی مورد اتکانش اجازه دهد سخن را آغاز می‌کند. یکی از نقاط خوب برای عام‌ترین مطالعه نظریه اجتماعی می‌تواند مفهوم رابطه و کنش باشد. هر جامعه‌ای را می‌توان مجموعه‌ای از روابط بین کنشگران آن دانست و لذا می‌توان گفت که تعریفی که هر نظریه اجتماعی از «کیفیت» این روابط ارائه می‌دهد و آن را معنا بخش به زندگی افراد آن جامعه می‌داند پایه‌ای‌ترین ساختار مطالعه یک جامعه است. در یک تقسیم اولیه، می‌توان مدعی شد که هر نوع جامعه‌ای فقط فقط از دو نوع رابطه و کنش تشکیل شده است:

**رابطه‌ها و کنش‌های یک‌سویه:** رابطه‌هایی که قوام آن به یک طرف این خط ارتباط است؛ به تعبیر دیگر، نیرو و امکان آن رابطه توسط یک طرف این رابطه تولید می‌شود و طرف دیگر تنها مصرف‌کننده این رابطه است. به این نوع از روابط و کنش‌ها در علوم اجتماعی «روابط عمودی» می‌گویند. در این نوع روابط، طرف بالا نسبت به طرف